

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Quarterly Journal, Vol. 23, No. 1, Spring 2023, 23-46
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.39911.2505

A Critical Analysis of the Doctrines of Ordoliberalism (German School of Neoliberalism)

Seyyed Aqil Hoseiny*

Saeed Seyyedhoseinzade Yazdi**

Abstract

The main problem of this survey is to explain the basic components of the German school of Ordoliberalism and the theoretical and practical critiques of it, and to ask about the relationship between Ordoliberalism and other schools of neoliberalism. In this regard, first, using the library method and referring to the works of the most important thinkers of Ordoliberalism such as Eucken, Ropke, and Rustow, as well as their main commentators, the characteristics and principles of the Ordoliberalism school are extracted. These principles are the primacy of law and legal institutions over economic institutions, the constitutive and regulative principles, the superiority of the competitive order and the superiority of a strong state within the framework of the economic constitution and the implementation of ordnungspolitik (ordering policy) to preserve the market. A brief comparative analysis of the relationship between this school and the Chicago School is presented. Finally, the theoretical critiques of the ideas and basic principles of this school and the practical critiques of the effects and consequences of the implementation of the Ordoliberal policy are discussed in detail.

Keywords: Neoliberalism, Ordoliberalism, Ordnungspolitik, Economic Constitution, Strong State, Competitive Order.

* Assistant Professor of Economics, Yasouj University, Yasouj, Iran (Corresponding Author),
aqil.hoseiny@yu.ac.ir

** PhD of Economics, Imam Sadiq (A.) University, Qom, Iran, 8saeed8@gmail.com

Date received: 17-02-2023, Date of acceptance: 05-05-2023



تحلیل و نقد آموزه‌های مکتب اردولیبیرالیسم (نئولیبرالیسم آلمانی)

سید عقیل حسینی*

سعید سیدحسین زاده یزدی**

چکیده

مسئله‌ی اصلی این مقاله تبیین مؤلفه‌های اساسی مکتب اردولیبیرالیسم آلمانی و نقدهای نظری و عملی وارد به آن و پرسش از نسبت میان اردولیبیرالیسم و سایر مکاتب نئولیبرالیسم است. در این راستا ابتدا با استفاده از روش کتابخانه‌ای و مراجعه به آثار دست اول مهم‌ترین اندیشمندان اردولیبیرالیسم از قبیل اویکن، رویکه و روستو و همچنین شارحین اصلی آنها مؤلفه‌های مکتب اردولیبیرالیسم استخراج می‌گردد. این اصول عبارتند از: تقدم حقوق و نهادهای حقوقی بر اقتصاد و اصول تقویم‌گر و تنظیم‌گر آن، اصالت نظم رقابتی و اصالت یک دولت قوی در چارچوب قانون اساسی اقتصادی و اجرای سیاست نظم‌دهی با هدف صیانت از بازار. سپس به اختصار تحلیلی تطبیقی از نسبت این مکتب با مکتب شیکاگو و تنظیم‌گری ارائه خواهد شد. در نهایت نقدهای نظری وارد به اندیشه‌ها و اصول اساسی این مکتب و نقدهای عملی وارد به آثار و تبعات ناشی از اجرای سیاست‌گذاری اردولیبیرال به تفصیل مورد بحث و تحلیل قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: نئولیبرالیسم، اردولیبیرالیسم، نظم رقابتی، سیاست نظم‌دهی، قانون اساسی اقتصادی، دولت قوی.

* استادیار اقتصاد، عضو هیات علمی گروه اقتصاد، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول)،

aqil.hoseiny@yu.ac.ir

** دکترای علوم اقتصادی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران، 8saeed8@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۵



۱. مقدمه

اردولیرالیسم اندیشه‌ای بود که در پی بحران بزرگ ۱۹۳۰ اروپا با هدف احیای لیبرالیسم اقتصادی در آلمان بین دو جنگ جهانی شکل گرفت و پس از جنگ جهانی دوم نظام حکمرانی اقتصادی آلمان را شکل بخشید و معجزه اقتصادی این کشور را رقم زد. متعاقباً اصول اساسی اردولیرالیسم یعنی رقابت آزاد و ثبات پولی در پی‌ریزی اتحادیه اروپا و خصوصاً پس از بحران ۲۰۰۸ در اصلاحات اقتصادی کشورهای منطقه یورو و ظهور سیاست ریاضت اقتصادی نقشی کلیدی داشت. همزمان با تشدید بحران بدهی اروپا در بهار سال ۲۰۱۵ و همچنین متنشج شدن روابط آلمان و یونان به دلیل مسائل پیش آمده در خصوص چگونگی مقابله با میزان سرسام آور بدهی عمومی، نشریه اکونومیست تحلیل جالب توجهی برای توجیه این منازعات ادامه‌دار ارائه کرد: مقاومت آلمان در برابر هر نوع اصلاح و یا بازسازی اساسی ساختار بدهی و همچنین اصرار این کشور بر پیاده‌سازی قوانین مربوط به سیاست مالی که نه تنها بایستی در مورد یونان، بلکه بایستی برای تمام اعضای اتحادیه پولی اروپا دقیقاً اجرا شود، صرفاً به دلیل انگیزه‌های مادی و مالی نیست، بلکه این مسئله مربوط به سنت مشخصی است که به میراث فکری اندیشه آلمانی برمی‌گردد که همان اندیشه‌ی «اردولیرالیسم» است (Atkins, The Economist: 9 May 2015). این سنت فکری احتمالاً برای اکثریت قریب به اتفاق خوانندگان غیرآلمانی مجله اکونومیست کاملاً ناشناخته بود. از همان سال مباحثاتی میان پژوهشگران حوزه‌ی حکمرانی با تمرکز بر تحلیل‌های فیلسوف فرانسوی، میشل فوکو از اردولیرالیسم و ربط و نسبت آن با نئولیرالیسم آمریکایی صورت گرفت. به زعم فوکو، حکمرانی نئولیرال اولین بار توسط اردولیرال‌ها در دهه ۱۹۳۰ در آلمان بسط و توسعه یافت و رفته‌رفته نئولیرالیسم به برنامه آشکار اکثر دولت‌ها در کشورهای سرمایه‌داری تبدیل شد (Biebricher & Vogelmann, 2017).

اردولیرالیسم را باید در زمینه مکانی-زمانی خاص آلمان دوره وایمار درک کرد. جمهوری وایمار در بیشتر دوره‌ی موجودیت نسبتاً کوتاه خود از هر نظر دچار بحران بود. اردولیرال‌ها کاملاً از مسائل و مشکلات اقتصادی و سیاسی جمهوری وایمار آگاه بودند و متقاعد شده بودند که نمی‌توان یکی را بدون دیگری حل کرد. از منظر آن‌ها بحران اقتصادی وایمار ناشی از بحران دموکراسی سیاسی بیش از حد است. بر این مبنا ایشان خود را متعهد به دیدگاهی در خصوص جامعه می‌دانستند که صرفاً بر مباحث اقتصادی متمرکز نبود و به صورت آگاهانه‌ای مسائل غیراقتصادی را در برمی‌گرفت و برای درمان مسائل مختلف جامعه و مشکلات پیش آمده، به

همه این ابعاد توجه می نمودند. دیدگاه اردولیبیرالها کاملاً میان رشته‌ای است و حوزه‌ی حقوق در مرکز آن قرار دارد. از دیدگاه اردولیبیرالها، حقوق صرفاً تجلی یا ابزار اقتصاد نیست، بلکه حقوق به اقتصاد صورت می‌بخشد و چارچوب آن را فراهم می‌آورد. از این رو در تقابل با رویکرد مارکس، اردولیبیرالها به جای تأکید بر «عوامل تولید»، بر «روابط تولید» تمرکز می‌نمودند. فرآیندهای محض اقتصادی از قبیل رقابت فقط تا جایی در تاریخ تحقق می‌یابند که چارچوب نهادی و قواعد موضوعه، شرایط امکان آن‌ها را فراهم سازند. به‌عنوان نمونه وقتی نظام سرمایه‌داری امکان ظهور یافت که قواعد جدید حق از قبیل حقوق مالکیت، طبق منطق و الزامات خاص این واقعیت اقتصادی به نوعی با فشار از پایین ایجاد شد. برخلاف لیبرالیسم اسمیتی و قرن هجدهمی، مسئله اردولیبیرالها این نبود که چگونه در چهارچوب یک جامعه سیاسی معین، بازار آزاد را ایجاد نمود، بلکه مسئله اردولیبیرالیسم این بوده است که چطور جامعه، سیاست و دولت را می‌توان بر اساس قواعد اقتصاد بازار طراحی کرد. اردولیبیرالها از این مسأله تحت عنوان «تغییر مرکز ثقل کنش حکومتی به سمت پایین» تعبیر می‌شود. طبق نگرش اردولیبیرال، چون با صرفاً یک نوع «سرمایه‌داری بنیادین» حاصل از «منطق خاص سرمایه» سروکار نداریم، بلکه با «سرمایه‌داری‌های منحصر بفردی» سروکار داریم که از طریق «نظام اقتصادی - حقوقی (نهادی)» ساخته می‌شود، در این صورت بایستی «بتوانیم به نحوی در این نظام مداخله کنیم که گویی سرمایه‌داری متفاوتی سر برمی‌آورد». اردولیبیرالها معتقد بودند که توجه به نهادها در نظریه اقتصادی و تحلیل‌های اقتصاددانان غایب است و ضرورت دارد به آن‌ها و به طور خاص «حقوق اقتصادی» توجه کنیم. در این راستا ابتدا بایستی از طریق تحلیل تاریخی، چگونگی تعامل اقتصاد با نهادها و قواعد حقوقی تعیین شود، سپس بر مبنای این تحلیل، تغییرات امکان‌پذیر در این نظام اقتصادی - حقوقی را تعیین نمود (فوکو، ۱۳۸۹: ۲۲۸).

بر همین مبنا اردولیبیرالیسم ضرورتاً مستلزم نوعی «سیاست اجتماعی» است که فعالانه، چندجانبه و هوشمندانه است. بنابراین از طرفی با نوعی اقتصاد بازار مواجهیم و از طرف دیگر با یک سیاست اجتماعی فعال، قوی و مداخله‌گر. اما بار دیگر باید به دقت تأکید نمود که سیاست اجتماعی اردولیبیرالیسم برخلاف سیاست‌های مدیریت تقاضای کینزی و دولت رفاه، مکانیسم جبرانی برای خنثی نمودن آثار احتمالاً مخرب آزادی اقتصادی بر جامعه یا بافت اجتماعی ندارد. در واقع اگر مداخله‌گرایی اجتماعی دائمی و چندشکلی در کار باشد، با اقتصاد بازار یا گرایش اقتصاد بازار تضاد نخواهد داشت. برعکس، اردولیبیرالها این مداخله‌گرایی را

به‌مثابه شرط امکان تاریخی و اجتماعی اقتصاد بازار و شرط امکان مکانیسم صوری رقابت درپیش می‌گیرند تا تنظیم مورد انتظار از بازار رقابتی، بدون آثار منفی ناشی از غیاب رقابت، به‌خوبی شکل بگیرد. بنابراین سیاست اجتماعی نباید آثار ضداقتصادی رقابت را از بین ببرد، بلکه باید مکانیسم‌های ضدرقابتی جامعه را از بین ببرد.

۲. تحلیل زمینه‌های شکل‌گیری و خاستگاه‌های فکری و اجتماعی مکتب اردولبرالیسم آلمانی

بحران بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰ پایه‌های نظام سرمایه‌داری مبتنی بر نظریه بازار لیبرالیسم کلاسیک را لرزاند تا جایی که کینز در مقاله‌ای با تشکیک در آموزه‌های اسمیت و اقتصاددانان کلاسیک، پایان لسه‌فر را اعلام کرد (Keynes, 1926). این بحران، نقطه آغازی بود بر بازنگری در آموزه‌های لیبرالیسم کلاسیک (لسه‌فر) و حرکت به سمت درک جدیدی از لیبرالیسم. گروه‌های مختلفی این مأموریت و هدف را در ذهن می‌پروراندند و ایده‌هایی نیز بدین منظور مطرح کردند. این گروه‌ها علی‌رغم افتراقات فکری و جغرافیایی در چند نکته کلیدی با یکدیگر هم‌نظر و هم‌عقیده بودند:

۱. ناکارآمدی نظریه اقتصاد بازار آزاد مبتنی بر قاعده لسه‌فر از جهات مختلف و خصوصاً از جهت عدم امکان حل خودکار بحران دهه‌ی ۱۹۳۰؛
۲. اعتقاد به نظام سرمایه‌داری به عنوان بهترین گزینه در دسترس و عدم وجود اختلاف‌نظر بنیادی در مبنای و نوع نظام اقتصادی مطلوب به رغم اختلاف‌نظرهای تاکتیکی؛
۳. ردّ تمامی اشکال نظام‌های جمع‌گرایانه‌ی همراه با مداخله‌ی حداکثری دولت از قبیل نظام‌های کمونیستی، سوسیالیستی، ناسیونال سوسیال و حتی اقتصاد کینزی - که به نوعی در چهارچوب اقتصاد سرمایه‌داری قرار دارد، اما منجر به مداخله‌ی حداکثری دولت در اقتصاد می‌شود و لیبرالیسم را به خطر می‌اندازد. به طور خاص نقد این گروه‌ها در آن برهه متمرکز بر برنامه بورجی در انگلستان و برنامه نیودیل (New deal) در آمریکا بود که منجر به دخالت گسترده دولت در این کشورها گردید.

این افراد با چهارچوب نظری فوق‌الذکر متعاقباً «نئولیبرال» نامیده شدند (Birch, 2017:1-4). نقطه تجمع آغازین این گروه‌ها کنفرانسی است که در کنفرانس والتر لیمپن (Colloque Walter Lippmann) در پاریس در سال ۱۹۳۸ برگزار شد و توسط فیلسوف فرانسوی لوئیس روزه

سازماندهی شد. در این جلسه بود که اصطلاح «نئولیبرالیسم» (Neoliberalism) برای اولین بار توسط والتر روستو مطرح شد، هرچند لزوماً توسط شرکت کنندگان پذیرفته نشد.

نئولیبرالیسم اغلب با طیفی از متفکران از طیف وسیعی از مکاتب فکری لیبرال، از جمله شخصیت‌های شناخته شده به ویژه اقتصاددانانی مانند فردریش هایک و لودویگ فون میزس از مکتب اتریش، میلتون فریدمن و گری بکر از مکتب شیکاگو، والتر اویکن و ویلهلم روپکه و الکساندر روستو از مکتب فرایبورگ یا اردولیبرال و بسیاری دیگر همراه شد. افرادی که در این کنفرانس شرکت کردند از کشورهای مختلفی نظیر فرانسه، اتریش، آمریکا و آلمان بودند و دغدغه مشترک آن‌ها بازسازی آموزه‌های اقتصاد کلاسیک بود (Mirowski, 2009).

نئولیبرالیسم دارای نحله‌های فکری مختلف است و اکثر نویسندگان بین مکاتب اتریشی، مکتب نئولیبرالیسم آمریکایی (شیکاگوی متقدم و متأخر)، نئولیبرالیسم فرانسوی و ایتالیایی، مکتب ویرجینیا و مکتب اردولیبرالیسم تمایز قائل می‌شوند (به عنوان مثال ر. ک به: Foucault 2008; Peck 2010; Dardot and Laval 2014). مکتب فرایبورگ یا اردولیبرال یک سنت نئولیبرال متقدم با محوریت «دولت قوی» (Strong State) و این رویکرد بود که «دولت مقدم است» (State is first). منظور از ایجاد یک دولت قوی، ایجاد نظم است تا اقتصاد بازار که طبیعی یا خودجوش نیست ظهور کرده و کار کند. اردولیبرالیسم مبتنی بر ایده «اقتصاد بازار اجتماعی» شکل گرفت که در آن قدرت اقتصادی به گونه‌ای تنظیم می‌شود که رقابت بتواند شکوفا شود و کار کند. اردولیبرال‌ها تأثیر قابل توجهی بر ساختار سیاسی و اقتصادی و جهت‌گیری اقتصاد ملی خود پس از جنگ جهانی دوم داشتند (Peck, 2010). لودویگ ارهارد وزیر امور اقتصادی و سپس صدراعظم آلمان، تحت تأثیر مکتب اردولیبرالیسم و خصوصاً روپکه قرار داشت و با یک جهت‌گیری اردولیبرال در سال ۱۹۴۸ شروع به ایجاد یک تغییر اساسی در کنترل قیمت و دستمزد دوران نازی نمود. منشأ توسعه اقتصادی و موفقیت اجتماعی و اصطلاحاً «معجزه اقتصادی» آلمان بعد از ۱۹۴۵ میلادی و جنگ جهانی دوم بر اجرای دیدگاه‌های مکتب اردولیبرالیسم و تفکرات والتر اویکن و مکتب فرایبورگ و اصول اقتصاد بازار اجتماعی بوده است (Hagemann, 2018: 654). بر همین اساس سیستم اقتصادی آلمان پس از جنگ از سویی با حاکمیت قانون قوی دموکراتیک سازمان‌یافته همراه بود (به دلیل ابتدای نظام اقتصادی اردولیبرال بر بنیادهای اجتماعی و سیاسی) و هدف آن تضمین آزادی مالی مرتبط با آرمان‌های عدالت، امنیت و رفاه اجتماعی بود. ویژگی خاص «سیاست اجتماعی»، محدود کردن آزادی بازار در مواردی است که اگر به حال خود واگذار شود نهایتاً به اندازه کافی با نیازهای

اجتماعی مطابقت ندارد و کرامت انسان‌ها را به خطر می‌اندازد و در مواردی که نتایج. در طول ۷۰ سال گذشته انواع زیادی از این نظام اقتصادی-اجتماعی نه تنها در آلمان بلکه در چندین کشور اروپای غربی از جمله اتریش، هلند و بلژیک که از سیستم آلمان به نحوی تقلید کرده‌اند توسعه داده شده است (Araskewopoulos, 2017: 84). در مقیاسی وسیع‌تر، شکل‌گیری اتحادیه اروپا و بازارهای یکپارچه اروپایی نیز متأثر از ایده‌ها و سیاست‌های اردولیرال، به ویژه ایده «شرایط چارچوب» بوده است (Birch, 2017: 28).

۳. معرفی مهم‌ترین اندیشمندان مکتب اردولیرالیسم

لازم است به مهم‌ترین اندیشمندانی که در تکوین مکتب اردولیرالیسم نقش داشتند اشاره شود. والتر اویکن (Walter Eucken) بنیان‌گذار، فیلسوف اقتصاد و نظام‌ساز اصلی این مکتب بود که ایده‌های اصلی این مکتب برگرفته از چهارچوب فکری، فلسفی و روش‌شناسی وی می‌باشد. اصلی‌ترین اثر وی با عنوان «مبانی علم اقتصاد» (Foundation of Economics) در سال ۱۹۴۰ منتشر شد. اثر وی به طور آشکار انتقاداتی بر مکتب تاریخی آلمان وارد می‌کرد و بر اساس طبقه‌بندی‌ای که وی ارائه می‌کند، تأکید خاصی بر بازپروری اقتصاد از طریق عوامل نهادی، قانونی و اجتماعی داشت. در نظم رقابتی (competitive order) که وی تعریف می‌کند، دولت نقش قوی‌تری نسبت به نقشی که دولت در رویکرد نئولیبرالیسم آمریکایی و مکتب اقتصاد اتریشی نظیر دیدگاه‌های هابک و فون میزس، دارد ایفا می‌کند. رویکرد اویکن در دو نوع اصول اصلی خود را نشان می‌دهد (Eucken, 1952: 100-107):

۱. اصول تقویم‌گر (constitutive principle): اصول تقویم‌گر ناظر به تأسیس و قوام دادن نظام اقتصادی است. از دیدگاه اویکن این اصول شامل نظم رقابتی، مالکیت خصوصی ابزارهای تولید، سیستم پولی پایدار و باثبات، بازارهای باز، آزادی قرارداد، مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی شخصی و ثبات در سیاست‌های اقتصادی است.

۲. اصول تنظیم‌گر (Regulative principle): اصول تنظیم‌گر ناظر به حفظ عملکرد نظم رقابتی و مقابله با شکست‌های بازار است. اصول تنظیم‌گر عبارت است از: سیاست اجتماعی، جلوگیری از انحصار، حفظ محیط زیست و تنظیم بازار نیروی کار.

ویلهلم روپکه (Wilhelm Röpke) به عنوان اقتصاددانی که دارای دیدگاه‌های فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی بسیار جدی است و شاید بتوان از او به عنوان یکی از پرکارترین نویسندگان

اردولیبرال یاد کرد که آثار بسیاری از وی به جا مانده است و اصطلاحات بسیاری نیز توسط وی وضع شده است که در این مکتب به کار گفته می شود به عنوان مثال اصطلاح «دخالت های هماهنگ با بازار» و یا «اقتصاد انسانی» (human economy) توسط وی جعل و بکار گرفته شده است.

الکساندر روستو (Alexander Rostow) به عنوان یک جامعه شناس و منتقد فرهنگی، مدرک دکترای خود را در رشته فلسفه دریافت کرده بود، اما در رشته های اقتصاد سیاسی و سایر علوم اجتماعی نیز تحصیل کرده بود. البته روستو هرگز از نظر سازمانی وابسته به دانشگاه فرایبورگ نبود، اما از اواخر دهه ۱۹۲۰ با تبادل نظر فکری نزدیک با والتر اویکن، ایده ها و قضایایی کلیدی به مکتب اردولیبرالیسم افزود. روستو وجهه همت خود را توجه به عوامل غیراقتصادی (ارزش های فرهنگی و معنوی) قرار داده بود و تحلیل های بسیاری در خصوص سیاست حیاتی (Vital policy) و تحلیل وضعیت کارگران و ... ارائه کرد که در شکل گیری اندیشه سیاست اجتماعی در مکتب اردولیبرالیسم بسیار مؤثر بوده است.

آلفرد مولر-آرماک به عنوان اندیشمندی عمل گرا که واژه «اقتصاد بازار اجتماعی» را جعل کرده است، سهم مؤثری در پیاده سازی این اندیشه در نظام اقتصادی آلمان داشته است (Biebricher, Vogelmann, 2017).

بدیهی است اختلاف نظرهای فکری و عملی در دیدگاه های اندیشمندان اصلی این مکتب دیده می شود بصورتی که برخی تحقیقات میان مکتب فرایبورگ (متشکل از والتر اویکن و فرانتس بوهم)، مکتب گُلن (به رهبری مولر آرماک) و لیبرالیسم جامعه شناسی (متشکل از روپکه و روستو) تفکیک قائل شده اند که به نظر می رسد اشتراکات این مکتب و نیز جمع شدن آنها در قالب یک نظام توانسته است بر افتراقات غلبه کند و امروزه مکتبی به نام مکتب اردولیبرالیسم آلمانی مطرح است.

۴. تحلیل اندیشه های محوری مکتب اردولیبرالیسم آلمانی

پیشوند ordo در ordoliberalism ارجاع به order (Ordnung - نظم) دارد. اردولیبرال ها از یک هستی شناسی اجتماعی (social ontology) تبعیت می کنند که می توان از آن به «همبستگی درونی نظم ها» (interdependence of orders) تعبیر نمود. بر این اساس اصل مبنایی اردولیبرالیسم در درک موضوعات، «اندیشیدن در قالب نظم ها» (Denken in Ordnungen) است. همه ی حوزه های اجتماعی اعم از اقتصادی، سیاسی و حقوقی از انواع خاصی از «نظم» ها ساخته شده اند که

ممکن است به درستی عمل کنند، دچار کژکارکردی شوند یا به طور کامل به هم بریزند و دچار بی‌نظمی و اغتشاش شوند. رسالت یک اندیشمند اردولیبیرال شناسایی مؤلفه‌ها و ساختارهای نظم‌های موجود است. به طور خاص در اقتصاد، رسالت اقتصاددان اردولیبیرال شناسایی «نظم‌های رقابتی» است که از رقابت و عملکرد مکانیسم قیمت صیانت می‌کند. «سیاست نظم‌دهی» (Ordnungspolitik) ناظر به سیاست‌گذاری اقتصادی خاصی است که چنین درکی از نظم رقابتی بازار اقتضا می‌کند. «سیاست نظم‌دهی» بدیل اردولیبیرال‌ها در برابر سیاست تنظیم‌گری (Regulatory Policy) مدیریت تقاضای کینزی بود. سیاست نظم‌دهی به جای مداخله مستقیم در بازار صرفاً چارچوب بازار را هدف قرار می‌دهد. چارچوب بازار اغلب تحت عنوان «قانون اساسی اقتصادی» (Economic constitution - Wirtschaftsverfassung) شناخته می‌شود. سیاست نظم‌دهی باید قواعد و تنظیماتی را بنیاد نهاد و اجرا کند و در صورت ضرورت تعدیل نماید که عملکرد درست رقابت و مکانیسم قیمت را تضمین نماید. هر نوع رقابتی مورد تأیید و حمایت نیست بلکه صرفاً رقابت بر پایه کارآمدی (Performance- Leistungswettbewerb) قابل قبول است. بر این اساس سیاست اقتصادی مسیری را پیش می‌کشد که اردولیبیرال‌ها زیرکانه آن را «راه سوم» میان سرمایه‌داری و کمونیسم می‌نامند که نه به انفعال صرف در برابر تغییرات اقتصادی محدود می‌ماند و نه اقتصاد را تابع برنامه‌های یک اداره مرکزی می‌نماید (Biebricher; Vogelmann: 2017).

ایده «قانون اساسی اقتصادی» یکی از مشخصه‌های اصلی تفکر اردولیبیرال است. قانون اساسی اقتصادی یک تصمیم صریح و سازش‌ناپذیر در مورد اصول پایه‌ای یک نظم اقتصادی است (Röpke, 1982b: 39) که بر اساس آن همه‌ی تصمیمات دولتی که ممکن است بر اقتصاد تأثیر بگذارد، باید از قانون اساسی اقتصادی بیرون بیایند. قانون اساسی اقتصادی، مقوله‌های اقتصادی را به عنوان هنجارهای قانونی بیان می‌کند و سیاست اقتصادی را به عنوان سیاست نظم اقتصادی تشکیل شده (constituted economic order) تعیین می‌کند. مشروعیت سیاست اقتصادی به مشخصه‌های چارچوب‌های قانونی - نهادی بستگی دارد که حیات اقتصادی در آن جریان دارد و تنظیم آن‌ها مربوط به سیاست نظم‌دهی است که به دنبال ایجاد و حفظ یک نظم اقتصادی است (Vanberg, 2015: 29). به عبارت دیگر سیاست نظم‌دهی عملی سیاسی برای ایجاد و حفظ قانون اساسی اقتصادی با هدف تمرکززدایی و سیاست‌زدایی از قدرت اقتصادی است. منظور از قانون اساسی اقتصادی یک «تصمیم جامع» (Gesamtentscheidung) در مورد نوع (فن) (Art) و شکل فرایندهای همکاری اقتصادی -

اجتماعی است که دامنه‌ی مشروعیت قانون‌گذاری قوه‌ی مقننه و مداخله در اقتصاد را محدود کند (Eucken, 1959: 52; Böhm, 1933: 106).

از منظر گرب (۱۹۹۴، ۴۵)، قانون اساسی اقتصادی نشان‌دهنده‌ی یک تصمیم سیاسی در مورد نوع (Type) اقتصادی مطلوب جامعه است؛ به همان سیاقی که قانون اساسی سیاسی یک تصمیم اساسی در مورد نوع سیستم سیاسی مورد نظر جامعه است، قانون اساسی اقتصادی، نشان‌دهنده‌ی یک تصمیم ارزشمند و شفاف درباره نظام اقتصادی است (Böhm, 1933: xiv). این «تصمیم اساسی» (constitutional choice) قوانین و محدودیت‌هایی را تعیین می‌کند که در آن به فعالان بازار اجازه داده می‌شود اهداف خود را دنبال کنند (Vanberg, 2015: 28). این نوع سازمان اقتصادی، هم اصول و قواعد تنظیمی مبنایی آن را تعیین می‌کند و هم دامنه مشروعیت قانون‌گذاری پارلمانی را تعیین می‌کند و هم نوع مداخله سیاسی را تعیین می‌کند و هم نوع رفتاری را که از سوژه‌های اقتصادی انتظار می‌رود تعیین می‌کند. این کار برخی از اشکال مداخله و رفتار که مغایر با قانون اساسی (unconstitutional) و ناسازگار با سبک (style) تعریف‌شده سیستم اقتصادی تشکیل شده است را خارج می‌سازد (Muller-Armack, 1976: 279).

نتیجتاً مفهوم اردولیرال از قانون اساسی اقتصادی، همان اعتبار مفهوم قانون اساسی سیاسی را دارد: الزامات را مطرح می‌کند، چارچوبی برای فعالیت اقتصادی قانونی ایجاد می‌کند و اصول رفتاری را برای کلیت اقتصاد سیاسی وضع می‌کند. مکتب فرایبورگ بر نیاز به «چشم انداز سیاستی واحد» (Ganzheitsbe- trachtung – integrated policy perspective) تأکید می‌کند. در این مفهوم هر حوزه سیاست، سازنده اقتصاد سیاسی لیبرال است. هر ماده سازنده فقط در کل و از طریق کل معنا و مفهوم دارد. مثلاً سیاست اجتماعی فقط به عنوان یک ماده سازنده اقتصاد سیاسی لیبرال متمایز است و رفتار آن با کمک نظام رقابت کامل به مثابه‌ی یک کل تعریف می‌شود. همه‌ی اصول – چه اصول تقویم‌گر و چه اصول تنظیم‌گر به یکدیگر تعلق و وابستگی دارند، تا آنجا که سیاست اقتصادی باید به طور مداوم بر اساس آن‌ها باشد تا یک نظم رقابتی ایجاد و عملیاتی شود. هر اصلی معنای خود را فقط در چارچوب طرح کلی (Bauplan) نظم رقابتی دریافت می‌کند (Eucken, 2004: 204).

بنابراین سیاست نظم‌دهی محدود به سیاست اقتصادی نیست، بلکه به طور عام در مورد دستیابی به یک رفتار پایدار دولت در تمام زمینه‌های سیاست است. سیاست دولت مقید به قانون اساسی اقتصادی است که آن را مجبور به مداخله در اقتصاد می‌کند تا نظم شکل گرفته در زندگی اقتصادی را به مثابه‌ی یک کل تأمین کند. سیاست نظم‌دهی به این ترتیب رفتار

حکمرانی دولت اردولیبیرال را تعریف می‌کند که طبق قانون اساسی اقتصادی تعریف شده است و شبیه یک «دولت مبتنی بر قانون اساسی» (Rechtsstaat) اقتصادی عمل می‌کند (Gerber, 1944: 47). این تفکر یک الزام قانونی برای شرکت‌کنندگان در بازار رقابتی ایجاد می‌کند، یعنی انجام کار با میل و کوشش به عنوان عوامل خودمسئولیت‌پذیر ارزش اقتصادی. در این زمینه اردولیبیرال‌ها از «رقابت» (Enterprise - Wettbewerb) به عنوان یک اصل اساسی اقتصاد آزاد صحبت می‌کنند. قانون اساسی اقتصادی، دولت مبتنی بر قانون اساسی اقتصادی را به عنوان یک «دولت رقابتی» (Wettbewerbsstaat - enterprise state) وضع می‌کند (Eucken, 1959: 52 ; Böhm, 1937).

قانون اساسی اقتصادی، اجازه دخالت صلاح‌دیدی و دلخواهی (Discretionary intervention) در اقتصاد را نمی‌دهد. سیاست اقتصادی، سیاست صلاح‌دیدی سیاست‌گذاران نیست. سیاست اقتصادی باید مبتنی بر قانون و قاعده باشد. این ملاحظه، سیاست اقتصادی که به دنبال بهبود مستقیم نتایج از طریق مداخلات خاص در روندهای اقتصادی است را حذف می‌کند. در عوض، سیاست اقتصادی به دنبال ارتقاء و امکان‌پذیر ساختن چهارچوب اساسی مبنایی در رفتار فعالان اقتصادی است. قانون اساسی اقتصادی مستلزم آن است که سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری مجلس نیز مطابق با اصول اساسی باشد. از آنجا که سیاست‌های صلاح‌دیدی منجر به فشارهای خاص اقتصادی، مطالبات اجتماعی و آرمان‌های دموکراتیک توده‌ای تبدیل می‌شود و موجب دنباله‌روی از سیاست مصالحه و سازش، زد و بند و حزب‌بازی سیاسی و بالارفتن انتظارات توده‌ای می‌شود، بر این اساس اردولیبیرال‌ها نسبت به دموکراسی نامحدود انتقاد دارند. سیاست‌گذاری صلاح‌دیدی با قواعد بازی مغایرت دارد و سیاست اقتصادی را غیرقابل پیش‌بینی و بی‌قاعده می‌کند. مداخله‌گرایی ثبات در سیاست‌های اقتصادی را بین می‌برد که از نظر او یکن یک اصل اساسی و بنیادی برای یک نظم بازار آزاد است. علاوه بر این، نادیده گرفتن قواعد بازی منجر به سیر فقه‌رایی روابط اجتماعی می‌شود؛ زیرا سیاست‌گذاری صلاح‌دیدی به اعطای امتیازات دلخواهی توسط دموکراسی اکثریت و ایجاد لابی در خصوص منافع قدرتمند سیاسی و اقتصادی می‌شود (vanberg, 2015: 29).

۵. مقایسه مکتب اردولیبیرالیسم با سایر نحله‌های نئولیبیرالیسم

بحران رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ پایه‌های نظام سرمایه‌داری مبتنی بر نظریه بازار لیبرالیسم کلاسیک را لرزاند تا جایی که کینز در مقاله‌ای با تشکیک در آموزه‌های اسمیت و اقتصاددانان کلاسیک،

پایان لسه‌فر را اعلام کرد (Keynes, 1926). این بحران، نقطه آغازی بود بر بازنگری بر آموزه‌های اقتصاد کلاسیک و گروه‌های مختلفی این مأموریت و هدف را در ذهن می‌پروراندند و این گروه‌ها علی‌رغم افتراقات فکری و جغرافیایی در ناکارآمدی نظریه اقتصاد بازار آزاد مبتنی بر قاعده لسه‌فر، گزینه مطلوب دانستن اقتصاد سرمایه‌داری و مردود دانستن تقریباً تمام اشکال نظام‌های جمع‌گرایانه همراه با دخالت‌های حداکثری دولت؛ از جمله اقتصاد کینزی، نظام‌های کمونیستی، سوسیالیستی و... با یکدیگر هم‌نظر و هم‌عقیده بودند (Brich, 2017, ch1 & 2). این گروه‌ها توسط روستو در کنفرانس والتر لیپمن در فرانسه به نام نئولیبرالیسم (Neoliberalism) نامیده شدند (Mirowski, 2009). پژوهشگران حوزه‌ی نئولیبرالیسم معمولاً دو مکتب اصلی نئولیبرالیسم آمریکایی (نئولیبرالیسم آنارشیستی یا مکتب شیکاگو) و نئولیبرالیسم آلمانی (اردولیبرالیسم) تفکیک می‌کنند و گاهی حلقه واسطه‌ی بین این دو مکتب یعنی مکتب اتریشی را نیز متمایز می‌سازند (Burgin, 2012; Dardot & Laval, 2014; Foucault, 2008; Peck, 2010). مکتب آلمانی بر نقش یک دولت قوی در ایجاد شرایط چارچوب رقابت در بازار تأکید می‌کند، در حالی که مکتب شیکاگو تأکید بیشتری بر حذف نفوذ دولت به منظور ارتقاء رقابت در بازار دارد. در این رابطه، توجه به تأثیر مکتب آلمانی بر بنیان‌گذاری اقتصاد بازار اجتماعی آلمان و تأثیر مکتب شیکاگو بر سرمایه‌داری انگلیس و آمریکا جالب توجه است (Gerber, 1994; Siems & Schnyder, 2014).

شاید شناخته شده‌ترین سنت نئولیبرال، مکتب متاخر شیکاگو باشد که با دپارتمان اقتصاد دانشگاه شیکاگو مرتبط است. برخی پژوهشگران حوزه نئولیبرالیسم از قبیل پک (Peck, 2010)، میلتن فریدمن را به عنوان ستاره‌ی برجسته در این مکتب برجسته می‌کنند و برخی دیگر از قبیل فوکو (Foucault, 2008)، گری بکر را. کارهای اخیر و رو به رشد نقش و اهمیت دانشکده حقوق و دانشکده‌ی کسب و کار شیکاگو (Chicago) را نیز در ترویج این مکتب نئولیبرالی روشن نموده‌اند. به طور خاص، آثار نیک‌خواه و ون هورن نشان می‌دهد که دانشگاهیانی مانند آرون دایرکتور (Aaron Director) و جورج استیگلر (George Stigler) نقش مهمی را اگرچه نه بیشتر از فریدمن و بکر به طور خاص در مباحثی از قبیل مطالعه بازار آزاد و پروژه ضد تراست (Antitrust) ایفا نموده‌اند (Edward et al., 2016; Nik-Khah, 2011). بسیاری از کارها در زمینه‌های جدید مانند حقوق و اقتصاد - که دانشکده حقوق شیکاگو پیشگام آنها بوده است - به بازتعریف ادراک انحصار شرکت‌ها و متعاقباً سیاست‌های ضد تراست در ایالات متحده کمک نمود (Crouch, 2011). در حال حاضر، مهم است که بر ظهور مکتب شیکاگوی متاخر

به‌عنوان «نوع ایده‌آل» نئولیبرالیسم در نگاه بسیاری از مردم، به ویژه مواضع آزادیخواهانه و ضد دولتی که پس از دهه‌های ۱۹۵۰ و دهه‌های ۱۹۶۰ تأکید نمائیم. کتاب «سرمایه‌داری و آزادی» فریدمن (۱۹۶۲) که برای بسیاری از افراد همان جایگاه کتاب «راه بردگی» هاید را داشت از این دست است.

یکی از جدیدترین مکاتب نئولیبرالیسم، مکتب ویرجینیا است. مکتب ویرجینیا عمدتاً با افرادی مانند جیمز بوکانان و گوردون تالوک شناخته می‌شود. هر دوی این اقتصاددانان در دانشگاه‌های ویرجینیا، به ویژه در دانشگاه جورج میسون کار می‌کردند و البته در دانشگاه شیکاگو درس خوانده بودند. سهم عمده آنها در نئولیبرالیسم، «نظریه انتخاب عمومی» بود که نظریه حداکثرسازی مطلوبیت را در نظام‌ها و سازمان‌های سیاسی به کار گرفت (Van Overtveldt, 2007). مثلاً تالوک مفهوم «رانت‌جویی» (Rent-Seeking) را برای نظریه‌پردازی مشاغلی که به دنبال تغییرات قانونی که به نفع آنهاست هستند، به جای شرکت در رقابت محصولات یا خدمات، توسعه داد (Tullock, 1967). موضع‌گیری بوکانان بر این مفهوم استوار است که هر فرد هنگام انجام مبادله انگیزه‌ای برای تقلب دارد و در نتیجه، نوعی سیستم حقوقی را برای ممنوعیت تقلب ضروری می‌کند. با این حال، مشکل این است که همه انگیزه‌ای دارند که دولت را مجبور به ایجاد قوانینی کند که به نفع آنها باشد. نظریه انتخاب عمومی تحت تأثیر مکتب ایتالیایی بود (Amadae, 2016). این مکتب و مکتب شیکاگوی متأخر در ادامه لیبرالیسم اقتصادی انگیزی قرار دارد و از مبادی فلسفی و اخلاقی نسبتاً مشابهی با آن بهره می‌گیرد و از جهاتی مشابه‌هایی با مکتب اردولیبرالیسم آلمانی دارد، اما در جمع‌بندی اختلافات اساسی با مکتب اردولیبرالیسم آلمانی دارد. از جمله مشابهت‌های آن با مکتب اردولیبرالیسم این است که هر دو مکتب بر تسخیر دولت توسط گروه‌های رانت‌جو و اداره دولت در راستای منفعت گروه‌های ذی نفع توجه دارند، اما اختلاف این دو در این امر است که مکتب ویرجینیا معتقد به دیدگاه دولت حداقلی و حداقل دخالت دولت در بازار شده، اما مکتب اردولیبرالیسم با تکیه بر ایده مطابقت سیاست‌های دولت با بازار و ایده قانون‌اساسی اقتصادی و همچنین نظارت مقامات قضائی بر رویه کارکردی دولت، معتقد به ایجاد دولت قوی برای برقراری رقابت در بازار هستند و معتقد به دولت حداقلی نیستند. از سوی دیگر در حالی که برای اردولیبرال‌ها انحصار و تمرکز خط قرمز محسوب می‌شود و معتقدند دولت باید برای از بین بردن انحصار قدرت اقتصادی در بازار دخالت کند، اما مکتب ویرجینیا نگاه مثبتی به

انحصار شرکتی دارد و انحصار را در ذات خود مذموم نمی‌داند، مگر در مواردی که انحصار مزبور با تکیه بر فعالیت رانت‌جویانه بدست آمده باشد.

یکی دیگری از مکاتبی که به عنوان رویکرد انتقادی به مکتب نئولیبرالیسم مطرح شده است، مکتب تنظیم‌گری است. مکتب تنظیم‌گری و نظریه دولت و نمایانگر دیدگاه نهادی هستند این رویکرد بیشترین ارتباط را با کارهای باب جسوپ (Bob Jessop) جامعه‌شناس دارد (Jessop, 1982, 1990, 2002a, 2002b, 2019; B. Jessop & Sum, 2006). او حجم عظیمی از کارهای خود را در زمینه تنظیم‌گری سرمایه‌داری، از جمله اشکال نئولیبرالی انجام داده است. همانطور که اشاره شد، کار جسوپ در مکتب تنظیم‌گری قرار دارد، که عمدتاً یک سنت فرانسوی در اقتصاد سیاسی است و با افرادی مانند آلن لیپیتز، میشل آگلیتا، روبرت بویور و برونو آمابل مرتبط است. این اندیشمندان متمرکز بر تنظیم‌گری، به دنبال تجزیه و تحلیل ترتیبات اجتماعی هستند که سرمایه‌داری را تثبیت کرده یا تنظیم می‌کند و تبدیل سرمایه‌داری از یک رژیم جمعی به رژیم دیگر را امکان‌پذیر می‌سازد. آن‌ها به طور خاص بر تغییر از فوردیسم به پسافوردیسم تمرکز کرده‌اند (به عنوان مثال Jessop, 2002b). به گفته جسوپ و سام (Jessop & Sum, 2006, p. 134)، به عنوان مثال، ترتیبات اجتماعی زیربنای فوردیسم مبتنی بر اصول کینزی بود، در حالی که مقررات و تنظیم‌گری پس از فوردیسم «بر اساس یک برنامه نئولیبرالی مجدداً تقویت‌شده با هدف ایجاد شرایط جدید» و یک «رژیم انباشت پایدارتر مناسب محیط پسا فوردیست» بود.

این مکتب به دلیل تمرکز بر تنظیمات اجتماعی، نسبت به مکتب ویرجینیا مشابهت‌های بیشتری با اردولیرالیسم آلمانی دارد ولی در عین حال تفارقهایی با آن دارد، زیرا مکتب اردولیرالیسم همچنان به نقش بی‌بدیل رقابت وفادار است ولی این مکتب خصوصاً به دلیل قرابت با مارکسیسم بر نقش دولت تمرکز بیشتری دارد و انحصار شرکتی را می‌پذیرد. از سوی دیگر این مکتب به تنظیم‌گری به مثابه راهبردی برای مقابله با شکست‌های بازار و مقابله با بحران‌های نظام سرمایه‌داری می‌نگرد، اما در مکتب اردولیرالیسم اصول تنظیم‌گر خود بایستی در راستای اصول تقویم‌گر باشند، یعنی اصول تنظیم‌گر نباید اصول مقوم قانون اساسی اقتصادی اردولیرال یعنی نظم رقابتی بازار را زیرسؤال ببرد، بنابراین اصول تنظیم‌گر در مقابل اصول نظم رقابتی بازار نیست.

۶. نقدهای وارد بر مکتب اردولیبیرالیسم آلمانی

پژوهش‌های انجام گرفته در زمینه‌ی نقد مکتب اردولیبیرالیسم آلمانی را می‌توان به دو دسته نظری و عملی طبقه‌بندی نمود: پژوهش‌های دسته اول به دنبال نقد به انسجام منطقی، مبانی نظری و مفاهیم کلیدی نظریه در این مکتب بوده‌اند و پژوهش‌های دسته دوم ناظر به نقدهای کارکردی و عملیاتی مربوط به اثرات پیاده‌سازی این مکتب در نظام‌های اقتصادی ملی و بین‌المللی می‌باشد.

۱،۶ نقدهای نظری

۱،۱،۶ وجه تمایز دو نظم مبادله‌ای و برنامه‌ریزی

ملاحظه گردید که اویکن به هنگام نوع‌شناسی سیستم‌های اقتصادی پایه‌ای دو نوع آرمانی را شناسایی می‌کند: اقتصاد مبادله‌ای و اقتصاد برنامه‌ریزی مرکزی، که در حقیقت تجلی دو نوع فردگرا در برابر جمع‌گرا که در آن تمام تصمیمات اقتصادی-اجتماعی توسط برخی نهادهای مرکزی گرفته می‌شود می‌باشد. یکی از نقدهایی که در اینجا به نظریه والتر اویکن وارد شده است، مربوط به روش‌شناسی تحلیلی وی در خصوص ملاک تمایز نظام‌های اقتصادی می‌باشد. بسیاری از مطالعات این حوزه نشان داده‌اند که حلقه‌های زنجیره استدلال اویکن در این زمینه ضعیف است. حتی دوست و همکار وی الکساندر روستو نیز استفاده اویکن از اصطلاح وبری «نوع‌های ایده‌آل» را در اینجا گمراه‌کننده دانسته است. منتقدان دیگری نیز در خصوص ملاک تمایز اویکن بین این دو نوع سیستم بر اساس تعداد برنامه‌ریزان در شگفت و تعجب هستند، زیرا در هیچ‌کجا اویکن توجیه نمی‌کند که چرا تعداد برنامه‌ریزان برای سیستم‌های اقتصادی از چنین اهمیت حیاتی و منحصر به فردی برخوردار است. علاوه بر این به نظر می‌رسد وی در نحوه اعمال این معیار نیز به انحراف رفته است. از آنجا که آشکارا بیش از یک برنامه‌ریز در این سیستم‌ها وجود دارد، مشخص نیست چگونه همچنان تحت‌عنوان سیستم با برنامه‌ریزی مرکزی، باقی می‌مانند. (Biebricher and Vogelmann, 2017: 43-44).

۲،۱،۶ تمرکز افراطی بر جایگاه دولت

ایراد دیگری که بر اردولیبیرال‌ها و خصوصاً اویکن گرفته‌اند اصرار او بر وجود دولت مقتدر مرکزی است که خواه ناخواه در مقابل با تفکر آزادی‌طلبانه‌ی لیبرال قرار می‌گیرد تا بدان حد که

برخی از نویسندگان وی را ضدلیبرال و حامی دولت استبدادی و یا دولت تمامیت خواه می دانند و بین اندیشه وی و ناسیونال سوسیالیسم همگرایی می بینند. البته ریشه این قضاوت ها را شاید بتوان به اندیشه های وی قبل از چرخش فکری وی و مقاومت در برابر ناسیونال سوسیالیسم و ابراز ایده های لیبرالی بعد از جنگ جهانی دوم دانست (Dathe, 2009:2-3). او یکن کنترل قدرت را در وهله اول در توازن مالی می بیند که نوعی تصمیم گیری کلی است که در واقع نوعی تصمیم گیری اقتصاد متمرکز است. به نظر مارتین لشکه، او یکن دیدگاه دموکراتیک خود را در پرهیز از ایدئولوژی و رانت خواری مطرح می کند و در اولی ایدئولوژی سوسیالیستی و در دومی نظریه لیبرالیسم کلاسیک را می بیند که اولی بر قدرت طلبی دولت و دومی بر قدرت طلبی بخش خصوصی مبتنی است. به همین دلیل از نظر لشکه تصور او یکن از دولت دموکراتیک نیست و درست اینجاست که او به نظریه اقتصاد سیاسی بوکانون نزدیک می شود (صمدی ۱۳۸۶: ۸۰-۸۱).

اقتصاددانان مکتب اتریش در همین زمینه انتقاداتی را به اردولیرال ها وارد کرده اند. فون میزس بنیان گذاران اصلی مکتب اتریش در سال ۱۹۲۶ از دخالت های حلقوی ماریچ دولت سخن گفت بدین معنی که هر دخالت دولت، دخالت های دیگر او را به دنبال دارد. به طور مثال ممانعت دولت از بالابردن اجاره های مسکن که از لحاظ اجتماعی غیرقابل تحمل هستند، به طور غیرقابل اجتنابی سبب جذب و اعمال دخالت های دولتی دیگر می شوند. بنابراین دخالت های دولت و اقدامات او باید از یک آزمون مضاعف بگذرد، یعنی از لحاظ وصول به هدف های مطلوب موفقیت آمیز جلوه کرده و تدابیر و اقدامات هماهنگ با بازار باشند. هایک نیز منتقد نظام اقتصاد بازار اجتماعی آلمان بوده و صفت «اجتماعی یا سوسیال» مندرج در مفهوم «نظام اجتماعی بازار» را محملی برای جایگزینی و تجلی و رسوخ گرایش های ضد بازار می دید و این نظام را تحت عنوان دموکراسی چانه زنی نامگذاری کرده است. با این گونه سیاست های مدافع منافع گروهی خاص، سیستم اقتصاد بازار با شبکه رو به گسترش قوانین و دستورهای اجرایی پوشش می یابد که خود آن ها باید از راه یک بوروکراسی رو به گسترش اداره شود و در آن برای ارباب رجوع هزینه های اداری فزاینده ایجاد می شود تا به ظاهر امتیازات و منافع چشم گیر مانند دریافت یا نگهداری یارانه ها، یا موانع گمرکی تعرفه ای ارباب رجوع را باید برای رقابت حفظ کنند یا راه های جبرانی برای تضمین نتایج رقابتی تدارک ببینند. این گونه امتیازات گروهی به سیستم اقتصاد بازار صدمه می زند زیرا به اصل رقابت از لحاظ کارکرد انگیزشی و نظارتی اش آسیب می زند. نتایج مورد انتظار از تخصیص منابع در این شرایط، زیان های وارد بر

اشتغال و رشد اقتصادی است که این نتایج به سهم خود بار دیگر ایجاد فقر می‌کند و سبب می‌شود دخالت‌های تازه‌ای تحت عنوان عدالت اجتماعی صورت گیرد (مانفرداشت‌رایت و صمدی، ۱۳۸۶).

هایک در کتاب «راه بردگی» در سال ۱۹۴۴ مفهوم «راه‌میانه یا راه‌سوم» بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم که اردولیرال‌ها برای خود برگزیده بودند را رد کرد و مفهوم اقتصاد مختلط را غیرقابل دفاع خواند. به باور او دخالت دولت در کارکرد اقتصاد بازار اختلال ایجاد می‌کند و در نتیجه نیاز به مداخله‌های تصحیحی بیشتری را خلق می‌کند. این سیکل باطل که بر اساس آن دولت مشکلاتی را برمی‌انگیزد و بار دیگر برای حل مشکلات دست به مداخله بیشتر می‌زند، باعث افزایش نقش دولت در اقتصاد شده و احتمالاً جامعه را به سوی سوسیالیسم سوق می‌دهد. به زعم وی تنها شیوه‌ای که از طریق آن می‌توان این روند را متوقف کرد، مقاومت در برابر وسوسه‌های آغازینی است که در مورد بهبود وضعیت جامعه و اقتصاد از طریق دخالت دولت وجود دارد (کلارک، ۱۳۸۹: ۹۸).

فرانسوا بیگلر یکی از مهم‌ترین ناقدین فرانسوی اردولیرالیسم، معتقد است اردولیرال‌ها به این سؤال که کجا و چگونه و با چه ابزارهایی مداخله کنیم پاسخ داده‌اند و به عبارتی جایگاه‌ها و ابزارهای سیاست اقتصادی را به وضوح تعریف کرده‌اند، اما این سؤالات را یا جواب نداده‌اند و یا جواب ناقصی داده‌اند که چه کاری انجام دهیم و چه زمانی؟ از سوی دیگر اردولیرال‌ها اعلام کرده‌اند که برنامه‌ریزی در چارچوب مورد نیاز است، اما مشخص نکرده‌اند که از بین برنامه‌ریزی‌های احتمالی کدام برنامه مورد نظر است. به عبارتی نمی‌توان گفت نظریه کاملی در مورد عقلانیت تصمیمات کلان قابل تصور است. از سوی دیگر مسئله زمان‌بندی مداخلات دولتی حتی جدی‌تر است. این آموزه هیچ‌مبنایی برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه آیا زمان مداخله در جهت خاصی فرار رسیده است یا خیر، ارائه نمی‌دهد و این امر منشأ عدم قطعیت‌ها و بحث‌های مستمر است. درحالی که این مکتب معتقد به گذار از ساختارگرایی به اقتصاد بازار است، اما هیچ معیار عقلانی برای زمان‌بندی آن ارائه نمی‌دهد. به عبارت دیگر نقدی که به معیار «دخالت هماهنگ با بازار» وارد است این است که تعیین ندارد و برخی از این تدابیر مثل تعرفه‌های گمرکی و یارانه‌ها را نمی‌توان به روشنی طبقه‌بندی کرد که آیا با بازار هماهنگ هستند یا خیر. بنابراین اینکه کدام مداخله مطلوب است و چه زمانی باید انجام شود در این مکتب به درستی تعریف نشده است (Bilger, 1964: 290)۲۹۲-.

۳,۱,۶ تردید در توان بازار در دستیابی به اهداف اجتماعی

فهم مکانیسم بازار و اصول تنظیم گر و تقویم گر اقتصاد، نکته اصلی مشاجره های بین اخلاقیون کاتولیک و اردولیبرال ها در اوایل ایجاد جمهوری فدرال آلمان بوده است. یکی از نقدهایی که به اردولیبرال ها وارد شده است در خصوص مکانیسم اقتصاد بازار به مثابه اصل تنظیم گری در راستای وصول به اهداف اجتماعی است. هافنر معتقد است مکانیسم بازار نمی تواند به عنوان اصل تنظیم گر برای اقتصاد عمل کند، زیرا اقتصاد یک سیستم خودکار و ماشینی نیست، بلکه فرایندی فرهنگی است که مطابق با خواسته های ایده آل و نظارتی ابناء بشریت صورت می گیرد. از سوی دیگر وی معتقد بود بازاری که با یک سیستم قانونی برای فراهم کردن شرایط رقابت منصفانه ایجاد می شود، یکی از ابزارهای مهم برای دستیابی به اهداف عدالت اجتماعی است، اما این ابزار تنها یکی از این ابزارهاست و تنها ابزار نیست. بازار یک پیش شرط است، اما پیش شرط کافی برای دستیابی به عدالت اجتماعی نیست. مکانیسم بازار برای موفقیت اقتصادی بایستی با اهداف اجتماعی فعالیت های اقتصادی تکمیل شود (Humanism in Economics and Business 2015, : 139-141) بنابراین یکی از انتقاداتی که به نظام اقتصاد بازار اجتماعی می شود ناظر به مفهوم «اجتماعی» است. عده ای معتقدند اقتصاد بازار در ذات خود دارای خصوصیت اجتماعی است و از آنجا که این نظام به توزیع درآمد بر مبنای بازده و کار گرایش دارد، در نهایت بهره وری بالای این نظام نسبت های زندگی همه را دائم بهبود می بخشد. گروهی دیگر این مفهوم را مردود دانسته معتقدند که اقتصاد بازار به علت اصل رقابت با جامعه در حال تنازع مترادف است و بنابراین ذاتاً اجتماعی نیست (لش، ۱۳۷۹: ۸۱-۸۲).

۲,۶ نقدهای عملی

۱,۲,۶ آثار اقتصادی و اجتماعی تبعیت از اردولیبرالیسم در آلمان فدرال و اتحادیه اروپا

بعد از شکل گیری مفهوم اقتصاد بازار اجتماعی در آلمان منتقدین خصوصاً دارای نگرش چپ به عنوان مذکور حمله نمودند و معتقد بودند که این لغت فقط نقابی است که برای تجدید بنای نظام سرمایه داری به کار گرفته شده و گمراه کننده است (لش، ۱۳۷۹). از سوی دیگر «اردولیبرالیسم» به عنوان حضوری شرورانه و بدذات در قلب اروپا شناخته شده است (Dardot and Laval, 2014). گفته می شود این مکتب، نظریه مبنایی پشت سیاست های ریاضت

اقتصادی است که اتحادیه اروپا اخیراً به طور فعالانه آن را پیگیری و اجرا کرده است. بسیاری از اقتصاددانان و نظریه‌پردازان سیاسی، اردولبرالیسم را پایه و اساس نظری این سیاست‌های ریاضت اقتصادی می‌دانند (Blyth, 2013)؛ همچنین به (Mirowski, 2013) مراجعه کنید). منطق «سیاست‌های ریاضت اقتصادی» به این صورت است که ابزارهای مورد استفاده سوسیالیسم و مداخله‌گرایی کینزی از قبیل کنترل قیمت، حمایت از بخش‌های خاصی از بازار، ایجاد اشتغال سیستماتیک و سرمایه‌گذاری عمومی باید لغو شود و آن‌ها را باید با ابزارهای خالص بازاری جایگزین کرد. برای مثال نرخ بیکاری هرچه باشد، دولت نباید مستقیماً مداخله کند، گویی اشتغال کامل نباید یک ایده سیاسی و یک اصل اقتصادی باشد که به هر قیمتی تحقق یابد، بلکه چیزی که باید مورد محافظت و صیانت قرار گیرد، قبل از هر چیز ثبات قیمت‌هاست (Oksala, 2017: 187).

منتقدان چپ، سیاست‌های ریاضت اقتصادی اتحادیه اروپا را هدف قرار داده‌اند و مدعی هستند که اقدامات ریاضتی شدید - اصلاحات ساختاری برای افزایش و بازیابی رقابت‌پذیری و حفظ چارچوب پولی پایدار برای جلوگیری از تورم - منجر به یک سری آسیب‌های اجتماعی از قبیل افزایش نابرابری اقتصادی، بیکاری، فقر و خشونت شده است. به گفته‌ی بیبریچر، اردولبرالیسم فراتر از سیاست ریاضت اقتصادی است و در واقع این مکتب بنیاد نظری اتحادیه پولی اروپا و نیروی ایدئولوژیکی در پاسخ کاملاً نادرست به بحران یورو است که اقتصاد کشورهای ضعیف عضو اتحادیه اروپا را خراب کرد و منجر به شرایط کساد شدیدی به ویژه در دولت‌های جنوبی عضو شد گردید (Snaith, 2015) (Biebricher, 2014) از نظر این منتقدان اردولبرالیسم عبارت‌الآخرای امپراتوری «ایدئولوژی آلمانی» است که منطقه یورو را به یک قفس آهنی مصنوعی تبدیل کرد (Bonefeld, 2017: 1-2).

۷. نتیجه‌گیری

ملاحظه گردید که اردولبرال‌ها به دلیل ابتنای بر مبانی فلسفی متفاوت نسبت به لیبرال‌های اقتصادی، دیدگاه کاملاً متفاوتی به بازار و رقابت داشتند و بازار نمی‌تواند همچون طبیعتی از قبل داده‌شده پدیدار می‌گردد و بسط می‌یابد و دولت نباید در آن مداخله نماید. حکومت‌مندی نئولیبرال دال بر این است که بازار باید به وسیله‌ی مداخله‌ی حکومتی فعال، «تولید» شود. از سوی دیگر اردولبرالیسم آلمانی بلحاظ مبادی اخلاقی برخلاف مطلوبیت‌گرایی انگلیسی بر ارزش‌های انسانی از قبیل سعادت و کرامت انسانی و عشق به هم‌نوع تمرکز دارد.

تلفیق اندیشه حقوقی و استدلال اقتصادی برای مکتب فرایبورگ اساسی است. این مکتب نظم اقتصادی را به عنوان یک نظم حقوقی تصور می‌کند و نظم حقوقی را وابسته به یک تصمیم سیاسی اساسی درباره ساختار اقتصادی و قواعد بازی در یک نظم اجتماعی معین می‌داند. در بحث اردولیبیرال‌ها تشخیص محدودیت‌های رقابت مهم است و رقابت نباید تحت هیچ شرایطی به عنوان یک اصل عمومی در همه جنبه‌های زندگی اجتماعی اعمال شود، زیرا روابط اجتماعی رقابتی به وجود یک «چارچوب قوی سیاسی - حقوقی - اخلاقی - نهادی» بستگی دارد. قانون اساسی در یک جامعه معاملاتی تضمین‌کننده‌ی این است که هر نوع ایجاد مانع برای رقابت توسط ذینفعان قدرتمند خصوصاً باید ممنوع باشد.

از سوی دیگر این عقیده اردولیبیرال‌ها که مداخله دولت باید با اصول قانون اساسی نظم اقتصادی و سیاست نظم‌دهی مطابقت و هماهنگی داشته باشد، ایده اقتصاد مختلط که در آن دولت یا به نفع سیستم آزادی و خلاف منطق آن و یا به نفع سیستم برنامه‌ریزی مرکزی و خلاف منطق آن دخالت می‌کند را رد می‌کند. مداخله‌گرایی «مختلط» به جای مداخله به روشی ثابت، از هیچ یک از اصول نظم اقتصادی پیروی نمی‌کند، بدین ترتیب دچار سردرگمی و تناقض می‌شود و هرج و مرج و بی‌نظمی ایجاد می‌کند که منجر به انحطاط نظم مشخص تا حد نابودی می‌گردد.

به عنوان نتیجه‌گیری باید گفت که اردولیبیرالیسم بسیار فراتر از ترتیبات صرفاً اقتصادی است و به عنوان شیوه‌ای از جامعه‌پذیری، شامل تقدم یک نظم سیاسی-حقوقی معین بر اقتصاد بازار آزاد است. به عبارت دیگر، بر اساس یک چارچوب قانون اساسی و درون بسترهای حقوقی و سیاسی فضا برای عملکرد مطلوب اقتصاد بازار فراهم می‌شود. قانون اساسی اقتصادی، شکل و کارکردهای دولت را نیز مشخص می‌کند. این رویکرد شکل دولتی را ترجیح می‌دهد که بتواند بدون هیچ دخالت دولتی عملکرد روان اقتصاد را تضمین کند، اما همچنین نیاز به مداخله دولت در آن اقتصاد را برای جبران شکست‌های بازار و جبران هرگونه آسیب اجتماعی ناشی از آن تأیید می‌کند. این باعث ایجاد این پارادوکس می‌شود که در حالی که اردولیبیرالیسم قصد دارد سیاست را از اقتصاد بازار دور نگه دارد و از این طریق نظم بازار را غیرسیاسی کند، این حق را برای خود محفوظ می‌دارد که در صورت سوء استفاده از قدرت بازار به قیمت دیگر فعالان اقتصادی و ایجاد شرایطی که ثبات اجتماعی را به طور کلی تهدید می‌کند، در بازار دخالت کند. تحقق‌های عملی اردولیبیرالیسم به عنوان نمونه در اتحادیه اروپا حاکی از بغرنج بودن این پارادوکس است. نظم حقوقی اتحادیه اروپا را می‌توان به طور اصولی نظم اردولیبیرال یا

اصولگرای بازار نامید که به معنای نظمی سیاسی است که در آن تنظیم شرایط کارکرد بازار، هسته اصلی سیستم قضایی و حقوقی است و از همین رو فضای اندکی برای حقوق و آزادی‌های اجتماعی و سیاسی باقی می‌گذارد. اتحادیه اروپا به گونه‌ای ساخته شده است که بسیاری از تصمیمات اساسی اقتصادی که بر کل جامعه تأثیر می‌گذارد، عملاً به صورت دموکراتیک و سیاسی اتخاذ نمی‌شوند و در عوض از طریق ابزارهای قانونی و توسط صاحب‌نظران اقتصادی اجرا می‌شود.

کتاب‌نامه

- فوکو، میشل (۱۳۸۹)، کتاب تولد زیست سیاست، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: نشرنی.
- دیتلر لث (۱۳۷۹)، کتاب اقتصاد بازار اجتماعی؛ تجربه آلمان، ترجمه علی اکبر نیکو اقبال، تهران: سمت.
- صمدی، هادی (۱۳۶۸)، چگونگی بازسازی آلمان پس از جنگ جهانی دوم، تهران: معاونت پژوهشی و برنامه‌ریزی دانشگاه تهران.
- باری، کلارک (۱۳۸۹)، *اقتصاد سیاسی تطبیقی*، ترجمه عباس حاتمی، کویر: تهران.
- معرفی محمدی، عبدالحمید (۱۳۹۳)، *علم اقتصاد و مسئله شناخت*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

Araskewopoulos, Spyridon (2017): The German model of "Social Market Economy". In George Bitros, N. C. Kyriazis (Eds.): Democracy and an open-economy world order: Springer, Cham, pp. 83–91.

Atkins. Ralf (May 2015) :Germany and Economics: Of Rules and Order, *The Economist*.

Biebricher, Thomas; Vogelmann, Frieder (Eds.) (2017): The birth of austerity: German ordoliberalism and contemporary neoliberalism: Rowman & Littlefield

Birch, Kean (2017): A research agenda for neoliberalism. Cheltenham: Edward Elgar Publishing (Elgar research agendas).

Blyth, Mark. 2013. Austerity: The History of a Dangerous Idea. Oxford: Oxford University Press

Böhm, Franz. [1958] 1980b. 'Wettbewerbsfreiheit und Kartellfreiheit'. In Freiheit und Ordnung in der Marktwirtschaft, edited by Ernst Joachim Mestämcker, 233–62. Baden-Baden: Nomos.

Böhm, Franz. [1958] 1980b. 'Wettbewerbsfreiheit und Kartellfreiheit'. In Freiheit und Ordnung in der Marktwirtschaft, edited by Ernst Joachim Mestämcker, 233–62. Baden-Baden: Nomos.

Böhm, Franz. [1966] 2010. 'Extracts from Franz Böhm: "Private Law Society and Market Economy"'. In The Theory of Capitalism in the German Economic.

Böhm, Franz. [1966] 2010. 'Extracts from Franz Böhm: "Private Law Society and Market Economy"'. In The Theory of Capitalism in the German Economic Tradition, edited by Peter

- Koslowski, 148–88. Berlin: Springer. [Truncated translation is also available in Germany's Social Market Economy: Origins and Evolution,
- Böhm, Franz. 1933. Wettbewerb und Monopolkampf. Berlin: Heymann.
- Böhm, Franz. 1937. Ordnung der Wirtschaft. Berlin: Kohlhammer.
- Böhm, Franz. 1961. 'Demokratie und ökonomische Macht'. In Kartelle und Monopole im modernen Recht, edited by Institut für Ausländisches und Internationales Wirtschaftsrecht, 1–24. Karlsruhe: Müller.
- Burgin, A. (2012). The great persuasion. Harvard University Press.
- Crouch, C. (2011). The Strange Non-Death of Neoliberalism (London: Polity).
- Dardot, P. and Laval, C. (2014) The New Way of the World, London: Verso.
- Eucken, W. (1951). The foundations of economics: History and theory in the analysis of economic reality. The University of Chicago Press.
- Eucken, Walter. [1937] 1959. Die Grundlagen der Nationalökonomie. Berlin: Springer
- Eucken, Walter. [1948] 1989. 'What Kind of Economic and Social System'? In Germany's Social Market Economy: Origins and Evolution, edited by Alan Peacock and Hans Willgerodt, 27–45. London: Palgrave
- Eucken, Walter. [1952] 2004. Grundsätze der Wirtschaftspolitik. Tübingen: Mohr Siebert
- Eucken, Walter. 1932. 'Staatliche Strukturwandlungen und die Krise des Kapitalismus'. Weltwirtschaftliches Archiv 36: 297–321
- Eucken, Walter. 1952. This Unsuccessful Age. London: Hodge.
- Feld, Lars, Ekkehard Köhler, and Daniel Nientiedt. 2015. 'Ordoliberalism, Pragmatism and the Eurozone Crisis: How the German Tradition Shaped Economic Policy in Europe'. European Review of International Studies 2 (3): 48–61.
- Foucault, M. (2008), The Birth of Biopolitics, New York, NY: Picador, Cham.
- Gerber, D. J. (1994). Constitutionalizing the economy: German neo-liberalism, competition law and the "new" Europe. The American Journal of Comparative Law, 42(1), 25–84.
- Gerber, David. 1998. Law and Competition in the Twentieth Century Europe: Protecting Prometheus. Oxford: Oxford University Press
- Hagemann, Harald, " Germany, Economics in (20th Century)".The new Palgrave dictionary of economics (2018). Third edition. London: Palgrave Macmillan
- Jessop, B. (1982). *The capitalist state*. New York University Press New York.
- Jessop, B. (1990). *State theory: Putting the capitalist state in its place*.
- Jessop, B. (2002a). Liberalism, neoliberalism, and urban governance: A state-theoretical perspective. *Antipode*, 34(3), 452–472.
- Jessop, B. (2002b). *The future of the capitalist state*. Polity.

- Jessop, B. (2019). Ordoliberalism and Neoliberalization; Governing through Order or Disorder. *Critical Sociology*, 45(7–8), 967–981. <https://doi.org/10.1177/0896920519834068>
- Jessop, B., & Sum, N.-L. (2006). *Beyond the regulation approach: Putting capitalist economies in their place*. Edward Elgar Publishing.
- Jessop. (2016). *The heartlands of neoliberalism and the rise of the austerity state*.
- Maynard, Keynes John. "The end of laissez-faire." *The Collected Writings of JM Keynes* 9 (1926): 272-294.
- Mirowski, P. and Plehwe, D. (eds) (2009), *The Road from Mont Pèlerin: The Making of the Neoliberal Thought Collective*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Mont Pelerin <https://www.montpelerin.org/statement-of-armanc>
- Möschel, Wernhard. 1989. 'Competition Policy from an Ordo Point of View'. In *German Neo-Liberals and the Social Market Economy*, edited by Alan Peacock and Hans Willgerodt (with the assistance of Daniel Johnson), 142–59. London: Palgrave.
- Müller-Armack, Alfred. 1976. *Wirtschaftsordnung und Wirtschaftspolitik*. Stuttgart: Paul Haupt.
- Müller-Armack, Alfred. 1979. 'Thirty Years of Social Market Economy'. In *Economy and Development*, edited by Josef Thesing, 146–62. Mainz: Hase und Köhler.
- Peck, J. (2010), *Constructions of Neoliberal Reason*, Oxford: Oxford University Press.
- Röpke, W. (2014). *A humane economy: The social framework of the free market*. Open Road Media
- Röpke, Wilhelm. [1923] 1959b. 'Wirtschaftlicher Liberalismus und Staatsgedanke'. In Wilhelm Röpke, *Gegen die Brandung*, 42–46. Zürich: Rentsch.
- Röpke, Wilhelm. [1942] 2009. *The Social Crisis of Our Time*. New Brunswick, NJ: Transaction Publishers.
- Röpke, Wilhelm. [1950] 1982b. 'Is the German Economic Policy the Right One?'. In *Standard Texts on the Social Market Economy – Two Centuries of Discussion*, edited by Wolfgang Stützel, Christian Watrin, Hans Willgerodt and Karl Hohmann, 37–48. Stuttgart: Fischer.
- Röpke, Wilhelm. 1942. *International Economic Disintegration*. London: Hodge.
- Röpke, Wilhelm. 1950a. *Mass und Mitte*. Zürich: Rentsch.
- Röpke, Wilhelm. 1950b. *Ist die Deutsche Wirtschaftspolitik richtig?* Stuttgart: Kohlhammer
- Rüstow, Alexander. 1942. 'General Sociological Causes of the Economic Disintegration and Possibilities of Reconstruction'. In *Afterword to Wilhelm Röpke, International Economic Disintegration*, 267–83. London: Hodge.
- The Economist, 2015. 'Germany and Economics: Of rules and order'. Accessed 8 March 2017.
- Tullock, G. (1967). The welfare costs of tariffs, monopolies, and theft. *Economic Inquiry*, 5(3), 224–232.
- Vanberg, Viktor. 2015. 'Ordoliberalism, Ordnungspolitik and the Reason of Rules'. *European Review of International Studies* 2 (3): 27–36.